

امیر سپهر

حافظا بازما قصه ی خونابه ی چشم
که بر این چشمه همان آب روان است که بود

نمی خواهم کلیشه ای بنویسم، که اینروزها همه جا پر از تحلیل های اینچینی است و بعضاً هم بسیار آموزنده. مانند همیشه سرنا را از سر گشادش فوت کرده، ساده می نویسم و درد دل گونه، مغرضانه هم نخواهم نوشت، اما معترضان، که داد از این تکرار و تکرار و باز هم تکرار! احساسات شخصی نیست این، واقعیت تلخی است که در راه است، یعنی رئیس جمهور شدن رفسنجانی. واقعه ای که رخ خواهد داد. حال چه همچو منی بخواهد یا نخواهد. می نویسم که وای بر ما! وای بر ما که اینقدر ساده انگار و خوشباور و نادان هستیم، و از همه نادان تر دانایانمان! همان کسانی که خود را به اصطلاح پیشقراولان علم و ادب و هنر و سیاست این مملکت نفرین شده فرض می کنند. تو گویی پایداری بر حماقت های ملی ما نیست. باز هم یک انحراف جدید، مثل همیشه. باز هم شور و غوغایی بپا شده، آنهم نه برای رهایی که به منظور فرو رفتن بیشتر در مردابی بنام جمهوری اسلامی. یکبار همه جا پر شده از اعلام حمایت و همبستگی، از چه کسی؟ از فردی که تا همین پریروز اهریمن و دزد و جنایتکارش می خواندند. اینکه اولی نیست، اطمینان دارم آخرین هم نخواهد بود. ما دیگر به این حماقت ها معتاد شده ایم. بیش از هزار سال است که چرخ چرخ عباسی می کنیم.

در اینجا زیاد دور نرویم، به همین دو سده اخیر توجه کنیم که عصر بیداریش می خوانند. از دوران عباس میرزا بیش از دویست سال است که گنج و گنگ و مات مرتباً دور خودمان می چرخیم و از هزار خطای مصیبت بار خویش یک عبرت هم نگرفته ایم. افتخار می کنیم تنها ملتی در جهان هستیم که در طول هفتاد و سه سال دو انقلاب داشتیم. نهضت ملی داشتیم. و شخصیت هایی بزرگ، میرزای بزرگ، قائم مقام فراهانی، میرزا تقی خان امیر کبیر، میرزا حسین خان سپهسالار، ستار خان و باقر خان، محمد ولی خان سپهدار، سردار اسعد بختیاری، مشیر الدوله پیرنیا، قوام السلطنه و فروغی و مصدق و بختیار و ... اما نتیجه تلاش اینهمه شخصیت بزرگ و خونبهای بسیاری از آنها و ثمره کارشان چیست؟ هیچ چیز، از اینهمه مبارزه و آزمون و خطا چه آموخته ایم؟ باز هم هیچ چیز، هیچ آری هیچ! بیش از دو قرن افتادن و برخاستن و تحمل بند و زندان و رنج و کوشش و دادن خون عزیزانمان برگشته ایم به چهار صد سال قبل.

هم اینک کسی را در رأس قدرت کشورمان داریم که صد رحمت به شاه سلطان حسین صفوی. برای دفعش از که مدد می جوئیم؟ از فردی که مراتب کثیف تر و جانی تر از خود این سلطان حسین زمانه. تحلیل را ببینید، می گویند اگر به هاشمی رأی ندهیم احمدی نژاد رئیس جمهور خواهد شد، و همان ها هم زمان هم می گویند "رئیس جمهور که کاره ای نیست!" خوب اگر کاره ای نیست و همه چیز دست سلطان عمامه بسر است که هست، چه تفاوت دارد که کدام یک از این دو اوباش جنایتکار این پست بقول خودتان بی ارزش و فاقد اختیارات را اشغال کند؟ آن نابخرده هایی که می گویند برای جلوگیری از استقرار فاشیسم می خواهیم به هاشمی رأی دهیم، بدون اینکه خود بدانند، در همین مرحله بر دو اصل از سه اصل مورد نیاز رژیم برای مشروعیت مهر تأیید می زنند، یعنی این رژیم در حال حاضر فاشیستی نیست و بعد هم در ایران این رأی مردم است که تعیین کننده است نه ولی فقیه و شورای نگهبانش.

سومین چیزی که رژیم بدان نیازمند است و خود خامنه ای مرتباً بدان اشاره می کند مشارکت حداکثری است، امتیاز و مشروعیتی که رژیم با آن می خواهد مشیت محکمی بر دهان یاوه گویان و دشمنان بزند. و اما این دشمنان چه کسانی هستند؟ خود همان کسانی که رأی خواهند داد! بنده که شک ندارم با این زمینه چینی ها بیش از سی میلیون ایرانی در انتخابات شرکت خواهند کرد و آرای رفسنجانی بیش از خاتمی خواهد بود. قبول ندارید؟ لطفاً فقط 5 روز دیگر طاقت بیاورید. فردای انتخابات رژیم است با مشارکتی سی و پنج میلیونی و رئیس جمهوری دارد با بالای بیست و پنج میلیون رأی و در نهایت اینکه مردم در یک سیستم دموکراتیک با مشارکت حداکثری خود در انتخابات از تسلط فاشیسم بر کشورشان جلوگیری کرده اند. حال شما بفرمائید که کجای این رژیم مشروعیت ندارد و معیوب است! اصلاً اگر بگوئید، صرفنظر از اینکه رژیم شما را له خواهد کرد، خود نیز از تناقض خویشتن شرمند نخواهید شد که اگر این رژیم مشروعیت نداشته، پس چگونه بدان رأی داده ام!؟

اما چه کسانی ملت بدبخت ما را به این کوچه تنگ دو سر بن بست کشاندند؟ درست همان افرادی که خود را عقلا و فرزنانگان این مردم می پندارند. آقایای که خود را سیاسی می داند، آنهم یک سیاسی کهنه کار، در تمامی مصاحبه های خود اظهار می دارد که (تحریم کار درستی نیست، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم عده ای از مردم در انتخابات شرکت خواهند کرد!) این انسان نادان تهمه نداد که او است که مکلفند دست داد

امکانات تبلیغات نه آن کشاورز و بقال و ناوای خراسانی و گیلانی و کرد بیچاره که صدایش به جایی نمی رسد. وی حتی این را نیز نمی داند که جریان فکری و سیاسی است که باید مردم را آگاهی داده و بدنیاال خود کشد، نه اینکه خود گوسفند وار دنبال توده بیافتد. آن دیگر که قلم بدست دارد و امکان نشر و تبلیغ، مرتباً می نویسد (حال که عده ای حتماً رای خواهند داد، بهتر است به دکتر معین رای بدهند که طرفدار اصلاحات است)، و آن رادیوچی که می تواند صدای خود را به داخل برساند، بجای روشننگری و دفاع از عدم شرکت از لزوم دفاع از جبهه دموکراسی خواهی برادر خاتمی دفاع می کند و برای مشارکتی ها تبلیغ می کند، و آن دیگری هم که به نوعی دیگر و ... نتیجه همین می شود که هست.

چه فایده از نوشتن معدودی مانند من، این تک صدا ها در این هیاهو و شلوغی به کجا خواهد رسید! مگر در سال پنجاه و هفت و دوم خرداد بجایی رسید؟ اگر بگویم ای هم میهنان غافل! از این مدار بسته و جهنمی خارج شوید، اینقدر آموزده ها را باز هم نیازمائیید. بزرگواران من! رفسنجانی و احمدی نژاد و خاتمی و انتخابات و ... همه سراپا یک کرباسند و همه چیز و همه کس این رژیم فریب و نیرنگ و ریا است، مگر گوش شنوایی هست؟ اگر فریاد و فغان کنم که ای عزیزان، رفسنجانی همان فرد مورد دلخواه رژیم است و خامنه ای در این سراشیپی سقوط رژیمش اصلاً تمایلی به احمدی نژاد احمق و لات ندارد و این بازی ها از قبل برنامه ریزی شده است، مگر بخرج کسی خواهد رفت؟ بگذریم. باری، پس از انقلاب شکوهمند و حماسه دوم خرداد باز هم در آستانه یک حماسه شکوهمند دیگر ایستاده ایم. یکی دیگر از آن شکوهمند ها که مثل همیشه شوکت و برکت و شکوهش فقط برای دشمنان ایران و آزادی خواهد بود. خداوند ما را بی فرهیخته کند که ما همه ی این حماسه های با شکوه را از بزرگان! و متفکرین خود داریم! همین.

چهارشنبه 1 تیر 1384 [2005.06.22]